

فصلنامه علامه

نشریه مؤسسه تحقیقاتی علوم اسلامی - انسانی دانشگاه تبریز

سال هفدهم - شماره پیاپی ۵۴

پاییز ۱۳۹۷

بررسی تأثیر روان‌شناختی فصل‌ها بر آفرینش هنری فریدون مشیری*

مجتبی اصغرنسب**

صمد صباغ***

چکیده

اندیشمندان و ادیبان زیادی در طول تاریخ با رویکردهای مختلف به تحلیل و تأویل آثار شعرا و نویسندگان پرداخته‌اند، که به این سبب روش‌های مختلف نقد ادبی برای تحلیل محتوا و دست یافتن به جنبه‌های پنهان و مغفول آثار ارزشمند ادبی به وجود آمده است. در این بین، با کمی ژرف‌نگری می‌توان ردپای تغییر فصل‌ها را در آثار شعرا و نویسندگان و هنرمندان پیدا کرد. فریدون مشیری یکی از شاعران برجسته معاصر است که تغییر فصل‌ها و عناصر مرتبط با آنها تأثیر روان‌شناختی و عاطفی ویژه‌ای در آثار او دارد. بر همین اساس، پژوهش حاضر با هدف بررسی تأثیر روان‌شناختی فصول سال بر آفرینش هنری مشیری انجام

تاریخ پذیرش: ۹۷/۷/۱۴

* تاریخ دریافت: ۹۷/۲/۲۵

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد موسسه آموزش عالی چرخ نیلوفری آذربایجان

*** دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز

پذیرفته است. این پژوهش به ما این امکان را می‌دهد تا از منظر روان‌شناختی به تحلیل محتوای اشعار مشیری پردازیم و هر چه بیشتر به اندیشه و جهان عاطفی او پی ببریم تا درک صحیح‌تری از آثار او به دست بیاوریم. مطالعه دقیق آثار مشیری نشان می‌دهد که تأثیر فصول سال و عوامل وابسته به آنها نظیر رنگ‌های مختلف، گرمی و سردی و ... در خلاقیت این شاعر تجلی بسیار گسترده‌ای دارد. پژوهش حاضر نتایج قابل توجهی در باب بسامد استفاده از فصول مختلف در آثار مشیری، میزان ارتباط بین ناخودآگاه شاعر و تأثیرپذیری اش از گردش طبیعت و تأثیر نگرش شاعر به طبیعت و جهان‌بینی کلی او در بازآفرینی جلوه‌های فصل‌ها ارائه می‌نماید.

واژگان کلیدی: فریدون مشیری، فصل، رنگ، روان‌شناسی، شعر.

مقدمه

در تأییراتی که روح و روان انسان از کوچک‌ترین اتفاقات روزمره‌ی زندگی‌اش می‌پذیرد و عکس‌العمل‌ها و واکنش‌هایی که در قبال حوادث و اتفاقات اطرافش نشان می‌دهد، این موضوع پیداست که آدمی خواسته یا ناخواسته از اتفاقات، تغییرات، تحولات و حوادث پیرامون خود تأثیر می‌پذیرد، و این مسأله در کارها و آثاری که از خود به جای می‌گذارد، کاملاً قابل ردیابی است. تغییر فصول سال نیز یکی از همین اتفاقات است که با کمی ژرف‌نگری می‌توان ردپایش را در آثار شعرا و نویسندگان و هنرمندان پیدا کرد. دایره‌ی واژگان، صناعات، تشبیهات و استعارات و کنایات مورد استفاده شاعر در فصل‌های مختلف برشی از ناخودآگاه آفریننده اثر است که بر روی کاغذ جاری می‌شود و بی‌شک این ناخودآگاه دست‌خوش پیرامون و محیط اطرافش است و در حالات روحی اعم از غم و شادی، خنده و گریه، نشاط و افسردگی و غیره مشهود و قابل لمس است. گاهی فصل‌های سال در درون شاعر متجلی می‌شوند و مثلاً شاعر را با احوالی زمستانی در بهار طبیعت مویه‌پرداز می‌کنند، و یا برعکس نشاط درونی شاعر، او را در زمستان نغمه‌گر می‌سازد؛ که این وضعیت را می‌توان در چهار فصل درونی انسان (روحی - روانی) دریافت. آن چه در این دیدگاه قابل اهمیت است، نگاهی روان‌شناختی به تأثیر فصول سال بر روحيات و احوالات و دریافت‌های آدمی است که چه میزان در عملکرد و آثارش تأثیر دارد.

«در قرن بیستم با ظهور سه نهضت: روان‌کاوی، رفتارگرایی و انسان‌گرایی، توجه به شخصیت انسان جنبه‌های عینی‌تر و واقعی‌تر به خود گرفت و از میان آن‌ها، روان‌شناسی انسان‌گرا به دلیل تمرکز بر طبیعت پاک و نیک انسان، نظر بسیاری از پژوهشگران را به خود جلب کرد.» (باقری خلیلی و محرابی، ۱۳۹۳: ۲) فریدون مشیری

یکی از شاعران برجسته معاصر است که تغییر فصل‌ها و عناصر مرتبط با آنها تأثیر روان‌شناختی و عاطفی ویژه‌ای در آثار او دارد. به شکلی که تغییرات جوی و وضعیت آب و هوا در خلق بستری از اشعار او تأثیر انکار ناپذیر دارند. خوش‌کامی، برانگیختگی‌های نیروافزا، افسردگی، اضطراب و برانگیختگی‌های عصبی در خلق آثار این شاعر در فصول مختلف، متفاوت و قابل مشاهده است. اتفاقات طبیعی و غیرطبیعی و حوادث، تأثیر طولانی مدت بر روح و روان شاعر دارد، چنان‌که سرایش آن‌ها را تا مدتی معطوف به خودش می‌کند. نیازهای انسانی این شاعر در هر فصل به فراخور موقعیت در مضامین شعری او قابل رؤیت است. مشیری از رنگ‌ها به صورت نمادین برای نشان دادن خشم و اندوه و شادی و آرامش و ... استفاده کرده است. زمانی هم که رنگ‌ها در شعر مشیری در معنای واقعی خود به کار گرفته شده‌اند، اغلب معرف آب و هوا، فصل و طبیعت و توصیفات پیرامونی بوده‌اند. عناصر طبیعت در تعریف حالات روحی و روانی مشیری، مورد استفاده قرار گرفته‌اند و شاعر با شخصیت‌بخشی به آن‌ها، روزگار و انسان‌ها را در برآیند اندیشه خود تعریف می‌کند. بر این اساس، پژوهش حاضر به بررسی تأثیر روان‌شناختی فصول سال بر آفرینش هنری فریدون مشیری می‌پردازد و نشان می‌دهد که تغییر فصول سال، طبیعت و عوامل جغرافیایی بر روح و روان مشیری تأثیرگذار هستند و این تأثیرگذاری در آثار او متجلی می‌گردد. تأثیری که چهار فصل سال یا چهار فصل زندگی و یا چهار فصل درونی، شاعر را متحول می‌کند و ردپایش در آثار او قابل مشاهده است.

پیشینه تحقیق

در روزگار ما که پژوهش‌ها به تعامل بین علوم می‌پردازند، پیرامون تأثیر زمان، عموماً و تأثیر فصول سال خصوصاً در شعر شاعران فارسی زبان معاصر، پژوهش

مستقلی انجام پذیرفته است. و مخصوصاً کتابی در مورد روان‌شناسی فصل‌های سال و اهمیت آن در عرصه‌ی آفرینش‌های هنری که مسأله اصلی این تحقیق است، به نگارش درنیامده است. لیکن در بعضی از آثار اعم از کتاب و مقاله مطالب مهمی در مورد زندگی و آثار شاعر مورد نظر پژوهش حاضر آمده است که می‌تواند به طور غیر مستقیم در این پژوهش نیز مفید واقع شوند.

در کتاب «آسمانی‌تر از نام خورشید» (شاکری یکتا، ۱۳۸۷)، نویسنده به زندگی و شعر و ابعاد مختلف ادبی آثار فریدون مشیری می‌پردازد ولی در این مجموعه دوجلدی اثری از نقد روانشناسانه تأثیر فصول سال بر شعر مشیری دیده نمی‌شود. همچنین در کتاب‌های دیگری که به تحلیل آثار شعرای معاصر پرداخته‌اند، مانند طلا درمس (براهنی، ۱۳۷۱)، چشمه روشن (یوسفی، ۱۳۷۹)، تفریق جمعی (معمار، ۱۳۸۹) تحقیقی در زمینه تأثیر فصول سال بر آفرینش‌های این شاعر انجام پذیرفته است.

«نقش عوامل جغرافیایی در رفتار انسان»، (صفری و دیگران، ۱۳۸۷) نیز عنوان مقاله-ای است از سه محقق گرمساری که از دیدگاه روان‌شناختی و جامعه‌شناختی با در نظر گرفتن شرایط جغرافیایی و محیطی به واکنش‌ها و رفتار انسان پرداخته‌اند که به موضوع پژوهش حاضر کمک مفیدی می‌کند ولی این تحقیق به طور کلی به انسان و جامعه می‌پردازد و از دیدگاه ادبی وارد مقوله تأثیر فصول سال و گردش طبیعت بر روح و روان شاعر و ادیب نمی‌پردازد.

شعر «بهار می‌رسد، اما»

«بهار می‌رسد، اما» از مجموعه «ابر و کوچه»، شعری ست با واژگان بهاری، که با درون مایه‌اش انطباق ندارد. این یکی از معدود اشعار سوسیالیستی مشیری است که از قدرت خوبی برخوردار است. وی با استفاده نمادین از ارکان و اجزاء طبیعت، داد سخن

برآورده و شاهد آمدن بهاری است که در آن شادکامی و امید نمی‌بیند. در واقعیت امر، بهار، فصل رویش و طراوت و تازگی طبیعت است و هوا از سردی رو به خنکی می‌گذارد. درختان شکوفه می‌دهند و بوته‌های گل، غنچه می‌کنند. شاعر که تمام جلوه‌های بهار را می‌بیند، منظورش از گل بهاری، گل امید است و نسیم گل‌فشان، همان باد صبا و نسیم وصل است که در غم فقدان‌شان به دیده حسرت می‌نگرد و باران تند بهاری را مشفقانه همراهی می‌کند که گویی داغ غمی بزرگ را می‌بارد.

«بهار می‌رسد اما زگل نشانش نیست / نسیم، رقص گل‌آویز گل‌فشانش نیست /
دلم به گریه خونین ابر می‌سوزد / که باغ، خنده به گلبرگ ارغوانش نیست»

مشیری در این تصویر، فضای ملتهب جامعه آن روزهای کشور را در قالب قهر طبیعت نقش کرده است. در این جا شاهد تباین طبیعت بیرونی و درونی شاعر هستیم که در ادبیات کهن ما، به ویژه در دوره سبک عراقی بسیار دیده می‌شود. «در نظر افلاطون و ارسطو علت مادی ادبیات، محاکات یا به یونانی mimesis (از ریشه mime به معنی ادا درآوردن و تقلید) است. محاکات از غرایز انسانی است (غریزه تقلید) و هنرمند با این قوه طبیعت را به تصویر می‌کشد و بازنمایی می‌کند ... بازنمایی واقعیت (محاکات) در همه جا به یک نحو نیست و بستگی به فرهنگ و مقاصد هنرمند دارد. در ادبیات ما بین محاکات در سبک خراسانی و سبک عراقی تفاوت است. در سبک خراسانی به جزییات بیرونی و عینی و محسوس تکیه می‌شود اما به مسائل درونی و روانی نمی‌پردازند. در سبک عراقی تکیه بر مسائل درونی است. در بیت زیر از حافظ بهار هم بهار بیرونی است و هم بهار درونی و هر دو نوع شیوه محاکات را نشان می‌دهد. به عزم توبه سحر گفتم استخاره کنم / بهار توبه‌شکن می‌رسد چه چاره کنم» (شمیسا، ۴۷۸-۴۷۹:۱۳۹۴)

«چمن بهشت کلاغان و بلبلان خاموش! / بهار نیست به باغی که باغبانش نیست. /

به مانعی برخورد خواهد کرد و یا شکار خواهد شد و امید کمی به سلامت او باقی می ماند.

«جهان به جان من آن گونه سرد مهری کرد، / که در بهار و خزان، کار با جهانش نیست / ز یک ترانه به خود رنگ جاودان نزند / دلی که چون دل من رنج جاودانش نیست.» (مشیری، ۱۳۸۷: ۴۲۵-۴۲۴)

مشیری طبیعت را عاشقانه در بسیاری از اشعارش سروده و فصل بهار در زندگی او از ویژگی خاصی برخوردار بوده است؛ او نام دخترش را بهار می گذارد تا همیشه روح زندگی و طراوت را در کنار خویش احساس کند و سروده‌هایی نیز برای او دارد. هنگامی که او دلباخته بهار است، از آمدن بهار چنین استقبال سردی به عمل می آورد و بهار نو رسیده را عاری از گل و نسیم و خنده توصیف می کند، قطعاً فضای پیرامون او خالی از رایحه بهار است و این را می توان از سرد مهری جهان که در جان او رخنه کرده دریافت.

شعر خورشید و جام

در شعر «خورشید و جام» لبخند زندگی را در طراوت فصل بهار و فرارسیدن نوروز به تصویر می کشد و بهار طبیعت را در درون خود جلوه گر می یابد و با روحیه ای سرزنده و شاداب چنین نغمه پردازی می کند:

«چون خنده جام است درخشیدن خورشید. / جامی به من آرید که خورشید درخشید،» آنچه در این شعر به وضوح قابل لمس و مشاهده است، انعکاس جلوه های طبیعت بر روح و روان شاعر می باشد، که دایره لغات، استفاده از صناعات و کنایات و تشبیهات و استعارات او را معطوف به پنداشت و دریافت وی از جلوه های طبیعت

می‌کند. واژگان و ترکیباتی مانند «خنده جام، درخشیدن خورشید، دروازه خورشید، خنده نوروز، خندید، خنده خورشید، نوشید، خوش، موکب نوروز، بخروشید، ساقی گلچهره، صبح دل‌انگیز، شادی جمشید، دوست، عشق و بجوشید» همگی بر صحت تأثیر مشیری از رسیدن فصل بهار و نوروز حکایت می‌کند و خوش‌کامی روحی و روانی خود را در فضا و تصاویر شعری خود به زیبایی ترسیم می‌کند.

«جامی که نهد بند به خمیازه آفاق! / جامی که رسد روح به دروازه خورشید.»

مشیری با دیدن خورشید که یکی از مظاهر طبیعت است مشابهه جام در نظرش شکل می‌گیرد که مظهر عیش و نوش است و خبر از نشاط و شادی درونی شاعر می‌دهد. در حالی که برای خورشید مشابهه‌های دیگری نظیر آینه هم در ادبیات و شعر شاعران دیگر فراوان به کار رفته است. و این نکته در زندگی خود شاعر نیز انعکاس داشته، چنان که برای هر لحظه از شراب مدد می‌گیرد: «دیگر شراب هم جز تا کنار بستر خوابم نمی‌برد.» (مشیری، ۱۳۸۷: ۵۵۰)

«با خنده نوروز همی باید خندید. / باخنده خورشید همی باید نوشید.»

شاعر همگان را دعوت به گرمی‌داشت لحظه‌ها و فرصت‌های زندگی می‌کند و طراوت و تازگی و زایش و رویش این فصل را به عنوان سرلوحه حیات بشری، سرچشمه بالندگی و شادابی و کامیابی از نعمت‌های خداوندی می‌داند.

«خوش با قدم موکب نوروز نهدگام / ماه رمضان، باده پرستان بخروشید!»

«رویکرد رفتارگرایی بر اهمیت متغیرهای محیطی و موقعیتی رفتار تکیه می‌کند. در

این دیدگاه، رفتار عبارت است از تعامل مستمر بین متغیرهای شخصی و محیطی. شرایط محیطی، رفتار را از طریق یادگیری شکل می‌دهد؛ و رفتار به نوبه خود به محیط شکل می‌دهد. آدمی و محیط بر یکدیگر تأثیر دارند. برای اینکه بتوان دست به پیش‌بینی

رفتار زد باید نحوه تعامل ویژگی‌های شخص با خصوصیات محیط را شناخت.»
(اتکینسون و دیگران، ۱۳۹۲: ۴۶۵)

«ای ساقی گلچهره، در این صبح دل‌انگیز / لبریز بده جام مرا، شادی جمشید.»
مشیری از شعرایی بود که نتوانست همچون احمد شاملو به طور کلی از قالب‌های ادبیات کهن فارسی، جدا شود و به شعر نو و شعر مثنوی پردازد. در آثار او علاوه بر نوپردازی‌ها و مضامین تازه، اندیشه‌ها و قوالب ادبیات کلاسیک به وفور دیده می‌شود. «جشن نوروز یکی از جشن‌های باستانی است که علاوه بر ریشه اساطیری که به داستان جمشید باز می‌گردد ریشه در اعتقادات مذهبی مردم داشته است.» (میرفتاح، ۱۳۸۹: ۱۴۸) چنان‌که مضمون بیت بالا را می‌توان در شعر فردوسی مشاهده کرد.
«به جمشید بر گوهر افشاندند / مران روز را روز نو خواندند / سر سال نو هرمز فرودین / برآسوده از رنج روی زمین» (فردوسی، ۱۳۸۷: ۲۱)

این شعر، سراسر بهار است و تأثیرپذیری ویژه‌ی شاعر را از فضای پیرامونی اش می‌توان متصور شد. وی در این شعر شش مرتبه از کلمه (خنده و خندید) استفاده کرده است و پنج مرتبه از واژه «جام» و چهار مرتبه از کلمه «خورشید» بهره برده که در یک غزل شش بیتی بسامد بالایی محسوب می‌شود.
«هرجا که گلی خندد، با دوست بخندید. / هرگه که بهار آید، با عشق بجوشید.»
(مشیری، ۱۳۸۷: ۳۶۱-۳۶۰)

«در شعر مشیری مفهوم مهرورزی غالباً در ارتباط با پدیده‌های طبیعت و در قالب تصاویر متعدد بیان می‌شود. مشیری طبیعت را سرشار از نوید محبت و آمدن فصل بهار را بشارت مهربانی می‌داند. گاهی آمدن بهار و وزش نسیم، به عنوان نوید و بشارت آشتی مطرح شده است. آزادی و آرامش در سایه دوستی و آشتی انسان‌ها مهم‌ترین پیام

شاعر در این شعر است: آن شاخه برهنه گیلان/ کز باد سرد آخر پاییز می‌رسد/ با خنده بهار/ باز از نسیم، بوی خوش آشتی شنید!» (مرادقلی و قوام، ۱۳۹۵: ۱۷۶)

شعر «بادبان بر کوه»

فریدون مشیری از معدود شاعرانی است که در طول عمرش کمتر دست‌خوش فراز و فرودهای معیشتی گشت و در تأمین بخشی از نیازهای فیزیولوژیکی خود، تا پایان عمر آرامشی نسبی در زندگی‌اش داشت. شاید به همین دلیل است که بسامد واژگان (عشق، عاشق و معشوق) در اشعارش، عدد ۴۹۲ را نشان می‌دهد و ۱۸۰ مرتبه از کلمه بهار استفاده کرده است، فارغ از این که نام دخترش نیز بهار بود. وی شاعری است که توانسته با زبانی بسیار روان و عام‌پسند، خیال‌انگیزترین تصاویر را از طبیعت در ذهن مخاطبانش جاری کند. وی در کتاب «زیبای جاودانه» شعری دارد به نام «بادبان بر کوه» که در بخش مجزایی به نام «تازه‌ها» چاپ شده است، با توصیفی زیبا از آسمان که در مجموع اشعارش طبق جدول (شماره ۱) از بسامدی بالغ بر ۲۱۱ مرتبه تکرار برخوردار است، سخن را آغاز می‌کند:

«آسمان، چون رود، / از فرازِ دره تا آن سویِ دریایِ گران می‌رفت. / وز نشیبِ کوه، / چشم من دنبالِ رودِ آسمان می‌رفت.»

فقط یک پرنده می‌تواند این چنین در آبی بیکرانه‌ی آسمان پرواز کند و آن چه می‌بیند بدین زیبایی توصیف کند. شاعر آبی آسمان را به زلال رودی تشبیه می‌کند که تا دریاها و بیکران و اقیانوس‌ها کشیده شده است و ردّ پایش از دامنه کوه‌ها قابل رؤیت است. آبی، از دیدگاه روان‌شناسی رنگ آرامش‌بخش و تسکین‌دهنده است: «آبی، غیر مادی‌ترین رنگ‌ها است. طبیعت، آبی را مگر برای نشان دادن شفافیت عرضه نمی-

کند. آبی در طبیعت همچون خلأیی انباشته است، خلأ هوا، خلأ آب، خلأ بلور یا الماس. آبی سردترین رنگها است، و در ارزش مطلق خود پس از خلأ سفید مات، خالصترین رنگها است.» (بیرانوند و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۰۴-۱۰۳)

«تا کجا سر برکنم»، خود را، در آن پیروژه جاری / رها کردم! / خوشتر از ماهی شنا کردم.»

حس رهایی و آرامشی که آبی فیروزه‌ای به شاعر می‌بخشد، او را در هیجان شناگری‌های بی‌محابای ماهی‌ها در دریایی بی‌انتها شریک می‌کند. این رنگ در پزشکی نیز نقش و جایگاه مثبت و مؤثری دارد به گونه‌ای که آن را در فضاهای بیمارستانی و لباس پرسنل مراکز درمانی مشاهده می‌کنیم. در رنگ درمانی «آبی، رنگ آرامش است و برای بهبود علائم بی‌خوابی مفید است و هیجانات عصبی را کاهش می‌دهد.» (درگاهی و رجب‌نژاد، ۱۳۹۳: ۲۳)

«در زلال او، غبار از هر چه بر آئینه جان بود می‌شستم / راز هستی را / - در این تا جاودان پیدای ناپیدا - / گرچه من تاریک و، او ابهام مطلق، / باز می‌جستم.»

مشیری آسمان را دریایی بی‌انتها و زلال تعریف می‌کند که با پیوستن به آن، می‌توان غبار خستگی‌های زندگی را در آن شست. شاعر آسمان را جاودان پیدای ناپیدا می‌نامد که توصیف‌گر لایتناهی بودن آن بی‌کرانه است و از طرف دیگر، دغدغه‌اندوه‌باری را که در ضمیر ناخودآگاه جمعی ما انسان‌ها وجود دارد باز به رخ انسان می‌کشد. «آدمی از گذشته تاریخی و حتی حیوانی خود خاطراتی را به ارث برده است که در ناخودآگاه جمعی متمرکزند و گاهی در خواب و هنرها به صورت آرکی‌تایپ و سمبل رخ می‌نمایند.» (شمیسا، ۱۳۹۴: ۴۵۹) فانی بودن انسان در جاودان خواندن آسمان، رشکی‌ست که شاعر از هزاره‌ها با خود به ارث برده است و در تمامی ریشه‌های

اساطیری همچون «گیلگمش» یافت می‌شود. چنان‌که در لوح نهم می‌خوانیم: «...گیلگمش بر انکیدو گریه‌ی تلخی می‌کند و با شتاب از صحرا می‌گذرد: «من نیز مانند انکیدو نخواهم مرد؟ من؟ درد، قلب مرا شوریده. من از مرگ ترسیده‌ام، حال از روی دشت‌ها می‌شتابم. راهی می‌گیرم، که نزد اوت ناپشتیم می‌برد، او، که زندگی جاوید یافته؛ و می‌شتابم، تا به او برسم...» (بورکهارت و اسمیت، ۱۳۹۲: ۷۱)

مشیری، غم میرا بودن انسان و از دست دادن عزیزان را در پی مرگ زود هنگام مادرش بیشتر درک کرد و تا پایان عمرش همراه خود داشت. و این جا نیز ابراز می‌دارد که می‌خواهد در این زلال بی‌انتها که پر از ابهام و رموز است، به دنبال راز هستی بگردد.

«زورقِ اندیشه تا گرداب‌های بی‌نشان می‌رفت! / چشم من، دنبال رود آسمان، راهی همین تا دشت و دریا / داشت / هر که چون او بادبان بر کوه می‌افراشت، / راه تا پایان دنیا داشت / بال در بال زمان می‌رفت!»

شاعر سوار بر بالِ اندیشه و خیال، به مکاشفه کران‌های ناشناخته پرواز می‌کند و آبی آسمان را چون راهنما دنبال می‌کند ولی باز هم به حقارت جسم خاکی آدمی برخورد می‌کند که چشمش را یارای بیش از دشت و دریا دیدن نیست، حال آن‌که بی‌کران آسمان تا ناکجا ادامه دارد. او به عظمت آسمان شهادت می‌دهد که چون کشتی بزرگی ست سوار بر بال زمان که بادبان بر فراز بلندترین نقاط زمین دارد، پس دنیا پیمودن برای او کار سختی نیست.

همان‌طور که گفتیم فریدون مشیری در زندگی‌اش کمتر در دغدغه‌های معیشتی دست و پا زد و شعر او نیز در طبقات بالای هرم نیازهای انسانی مزلو و نیازهای ژنتیکی گلسر دیده می‌شود. او در بسیاری از اشعارش آرمان‌هایی چون انسان‌گرایی،

مهربانی و دوستی، آزادی و طبیعت دوستی و ژرف‌نگری در هستی و چیستی زندگی را دنبال می‌کند.

«آفتاب از گردشِ خود خسته برمی‌گشت. / من، در آن ژرفا، در آن پیچ و خم دلتنگ / می‌ماندم.»

منظره‌ی پیش روی شاعر تغییر وضعیت می‌دهد و ذهن او را نیز در این گردش با خود همراه می‌کند. خورشید در حال غروب است و آمیخته شدن آبی آسمان و زرد نارنجی و سرخ مایل به سیاهی در انتهای افق، در چشم شاعر چیزی جز پیچ و خم دلتنگی نیست.

«آبی زاینده هر دم فزاینده، / بر فراز کوهساران، همچنان می‌رفت. / روح سرگردان من با او به اعماق جهان می‌رفت!» - مهر ۱۳۵۶ - (مشیری، ۱۳۹۰: ۶۱۴-۶۱۳)

منظور مشیری از "هر دم فزاینده" در حالی که با غروب خورشید، آسمان آبی از تیررس دید او خارج می‌شود، و سیاهی شب کم‌کم مسلط می‌گردد، حرکت روشنایی آسمان در چرخش زمین بر کرانی دیگر است که کوه به کوه می‌گردد و روح سرگردان شاعر را، تا ژرف‌ترین ناشناخته‌های جهان به دنبال خود می‌کشد. در واقع مشیری تمام این لحظات را در نگاهی به طول زمان در آسمان طی می‌کند و به غروب خورشید می‌رسد. اما این روح یک شاعر است که الهامات و تأثراتش را از طبیعت و محیط و عوامل جغرافیایی این گونه خیال‌انگیز با زبانی عاطفی به تصویر می‌کشد. «زبان عاطفی زبان ادبیات است و هدف آن بر انگیختن و بیان احساسات و ایجاد عکس‌العمل‌های عاطفی نسبت به موضوع است.» (شمیسا، ۱۳۹۴: ۴۶۴) این شعر با تحلیلی روانکاوانه بر دیدگاه هواشناسی زیستی منطبق است و از تکنیک‌های روان‌شناسی رنگ نیز بهره می‌برد و با کمی تعمق بی‌پروا تر، به رگه‌هایی از کهن

الگوهای موجود در ناخودآگاه ذهن شاعر نیز دست می‌یابیم.

شعر تنهاتر از همیشه

«تنهاتر از همیشه» نام شعری ست از مجموعه «آه، باران» که فریدون مشیری تصویری شفاف از یک شب تابستانی را برای ما نقش می‌کند و به توصیف حال و هوای خود می‌پردازد، که با توجه به دایره‌واژگان و ترکیباتی که به کار می‌برد، تأثیر مستقیم او را از آب و هوایی که در آن هست، مشاهده می‌کنیم.

«تنهاتر از همیشه، در ایوان نشسته‌ام / ماه درشت / - یاس هزار پر - / ماه درست / - باغ کبوتر - / ماه تمام / تازه و تر / بر آب‌های نیلی شب، بال می‌زند / من نیز، پا به پایش / با بال بسته‌ام!» (مشیری، ۱۳۹۱: ۹۵۰-۹۴۹)

در بکار بردن ترکیب «تنهاتر از همیشه»، شاعر تأکیدی بر غربت فکری همیشگی‌اش می‌کند. یکی از دلایل تابستانی بودن این شعر، بدون این که تاریخ پایش نوشته شده باشد، نشستن شاعر در ایوان است، که در فصول پاییز و زمستان به دلیل برودت هوا پیش نمی‌آید. او ماه درشتی را که در معرض دیدش هست به گل یاس هزارپر تشبیه می‌کند و از آن جا که گل یاس برای باروری به نور آفتاب احتیاج فراوانی دارد، معمولاً فصل شکوفایی آن در بهار و تابستان است. به نظر می‌آید، مشیری در یک شب آرام تابستانی، که هوای مطبوع و آسمانی صاف داشته، به تعمق و تفکر پیرامون زندگی‌اش می‌پردازد؛ چنان که ماه را درشت و درست و تمام می‌بیند و نقش آن را همچون کبوتری سپید (با ته رنگ نیلی برگرفته از یاس کبود، که همان جلوه‌ی مهتابی نور ماه هست)، بر آب، تصویرگری می‌کند. شاعر اگرچه خود را درمانده و اسیر زندگی و روزگار می‌یابد، ولی صورخیال‌اش را پا به پای کبوتران سپید پرواز می‌دهد.

ماه «... معمولاً مظهر نیروی مؤنث، ایزدبانوی مادر، شاهبانوی آسمان است، در کنار خورشید مذکر؛ ... اهله ماه نماد تولد، مرگ و رستاخیز ماه نماد بی‌مرگی و ابدیت، تجدید حیات جاودانی و اشراق هستند. ماه مظهر سمت تاریک طبیعت یعنی جنبه غیر عینی اش [است]؛ مفهوم معنوی نور در تاریکی؛ معرفت باطنی...» (کوپر، ۱۳۷۹: ۳۳۹) و «سمن و یاس مخفف یاسمن (فارسی) و یاسمین (عربی) است و آن نام گل و گیاهی است از جنس *Jasminum* متعلق به خانواده *Oleaceae* یا تیره زیتون که در انگلیسی *Jasmine* نامیده می‌شود. اصل واژه فارسی و خاستگاه گیاه ایران است. این گیاه درختچه‌ای است سریع‌الرشد و بالارونده که گل آن به غایت سپید و خوشبوست.» (گرامی، ۱۳۹۵: ۲۸۵) و اما کبوتر که پس از جنگ جهانی دوم، پیکاسو از این نماد (البته کبوتر سپید) برای نشان دادن صلح و دوستی به عنوان نشان کنگره‌ی جهانی صلح در پاریس در سال ۱۹۴۹ استفاده کرد و در بررسی نمادهای پیشینیان «کبوترها برای همه مادران کبیر و شاهبانوان آسمان مقدس و مظهر جنس مؤنث مادری هستند؛ کبوترهای مقدس تداعی‌گر آیینهای تدفین هستند. پارسی: موجود اعلی. هندی: جغد، کبوتر و یاکریم پیکهای یمه (*yama*) ایزد مردگان هستند.» (کوپر، ۱۳۷۹: ۲۸۷)

«تنهاتر از همیشه / جام می‌ام تهی‌ست / جام غمم پُر است. / وز جام دل مپرس، / کاین جام را به سنگ صبوری شکسته‌ام»

گویا مشیری خسته است، خسته از این که فهمیده نمی‌شود. او در ابتدا می‌گوید: «تنهاتر از همیشه در ایوان نشسته‌ام» و اکنون در ابتدای این بند نیز می‌نویسد: «تنهاتر از همیشه...» و این تأکیدی‌ست برای ذهن مخاطب که به عمق تنهایی شاعر پی‌ببرد، چنان که در پی آن جام می‌اش را خالی و جام غمش را پر می‌بیند. و میخواهد از درد دلش نپرسند و نگویند که دلی پر خون دارد و صبر را مرهم آن کرده است. با نگاهی به مجموعه آه باران درمی‌یابیم که، شاعر غم‌زده و خسته از جنگ طولانی و تحمیلی

کشور در اندوهی غرق شده که یک مجموعه شعرش را در بر گرفته است. به نظر می‌آید مشیری دارد، صلح را فریاد می‌زند. روح لطیف شاعرانه‌اش خراش برداشته و رنجیده از پرپر شدن جوانان و وطنش، چندین قطعه با مضامین جنگ اعم از (شب‌های کاروان، هاله هول، آوایی از سنگر، از خون جوانان وطن و ایشار) در این مجموعه گنجانده است.

«شب، همره نسیم و ستاره / با کاروان یاس و کبوتر / تا کوچه باغ‌های سپیده / آهسته می‌رود ... / من نیز، پا به پای سه‌تار گسسته‌ام.» (مشیری، ۱۳۹۱: ۹۵۰-۹۴۹)

مشیری داغ وطن دارد، کبوتر سپید و یاس و ماه تمام را برای صلح و آرامش می‌خواهد؛ صلح و آرامشی برای ایران، نه خودش. در شعر «آوایی از سنگر» دلش را با رزمندگان همراه می‌کند و می‌گوید: «با هم‌رهان بگوی: سراغ وطن گرفت / هر جا که ذره ذره خاکسترم گذشت.» از آن جایی که زمان انتشار این مجموعه، در سال ۱۳۶۷ است و در مرداد ماه همین سال جنگ ایران و عراق به پایان می‌رسد، شاعر نوید رفتن شب و در واقع، جنگ تحمیلی را که در این جا به عنوان نمادی از ظلمت و تاریکی آمده است، می‌دهد و کم‌کم نور امید را در کوچه باغ‌هایی روشن شده از نور سپید ماه تمام می‌بیند و او نیز با سازش، رهایی از جنگ و تجاوز دشمن جنایت‌کار را به آوا می‌نشیند.

اگر چه در روانکاوی این شعر به خاستگاه اجتماعی آن می‌رسیم، اما نباید تأثیر مؤلفه‌های فصلی را در شعر مشیری نادیده گرفت، چنان‌که می‌خوانیم: (ایوان، یاس، تازه و تر، آب‌های نیلی شب، کوچه باغ‌های سپیده) همگی رنگ و بوی فصلی گرم را دارند و این از دیدگاه هواشناسی اجتماعی، تأثیری است که شاعر از واقعیت پیرامون خود گرفته است.

شعر «آتش پنهان»

شعر «آتش پنهان» از مجموعه گناه دریا، با افسردن آتش خورشید شروع می‌شود، که نداگر رفتن تابستان و کاهش گرمای هوا و آغاز خنکا و سردی است. مهرگان که پیشانی خزان است با تغییراتی که در طبیعت ایجاد می‌کند، رنگی تازه به جهان پیرامون شاعر می‌زند. در ایران باستان «مهرگان آغاز سال هخامنشی در زمان اعتدال خریفی و طلوع خورشید در برج میزان بوده و روز جشن آن در حال حاضر منبث از گاه‌شماری زرتشتی است.» (میرفتاح، ۱۳۸۹: ۲۳)

«گرمی آتش خورشید فسرده / مهرگان زد به جهان رنگِ دگر / پنجه خسته این چنگی
پیر، / ره دیگر زد و آهنگِ دگر»

مشیری روزگار را به چنگی پیر تشبیه می‌کند که نوایی دیگر سر داده و مسیرش را به کل عوض کرده است. در واقع شاعر دارد تأثیری را که از تغییر فصول احساس می‌کند به زبان می‌آورد و با هنرش به تصویرسازی آن در ذهن مخاطب می‌پردازد. او تغییر رنگ سبز سرزنده و شاداب طبیعت را به زرد کسالت‌بار و خشک، از تغییر رویه روزگار می‌بیند که برای پیمودن ره دیگر انتخاب کرده است. اما با توجه به کاربرد واژه «فسرده»، می‌توان دریافت که شاعر از این تغییر فصل خرسند نیست و از جعبه رنگ های طبیعت، همان رنگ‌های بهار و تابستان را دوست دارد نه رنگ دیگری که روزگار بر طبیعت می‌زند.

«زندگی مرده به بیراه زمان / کرده افسانه هستی کوتاه / جز به افسوس نمی‌خندد
مهر / جز به اندوه نمی‌تابد ماه!»

شاعر تغییر مسیر روزگار را بیراهه‌ای می‌داند، که باعث مرگ زندگی شده است. مشیری جریان معمول برگ‌ریزان و سرما و عریانی درختان و کوچ پرنندگان را مرگ

زندگی می‌خواند. و کوتاهی روزها را که سبب کاهش تابش نور خورشید است به تلخندی افسوس‌ناک تشبیه می‌کند و وجود ابرهای بارور پاییزی را در آسمان، که وضوح رؤیت ماه را مخدوش می‌کنند، اندوه‌ناکی ماه قلمداد می‌کند. اگر چه در پس کاربرد عناصر طبیعت، اندیشه‌ای اجتماعی و سوسیالیستی نهفته است، اما نکته قابل توجه، نگاه یک شاعر نسبت به طبیعی‌ترین اتفاقاتی است که تمام انسان‌های روی کره زمین بارها با آن برخورد می‌کنند و هیچ عکس‌العمل خاصی ابراز نمی‌کنند. و به همین نسبت تأثیرپذیری او از همین اتفاقات و حوادث به مراتب بیشتر از افراد عادی جامعه می‌باشد.

«باز در دیده غمگینِ سحر، / روح بیمار طبیعت پیداست / باز در سردی لبخند غروب / رازها خفته ز ناکامی‌هاست»

در فصل پاییز، هنگام سحر، سرمای هوا موجب برفک بستن باغچه‌ها و گل‌ها و چمن‌ها و حتی معابر می‌شود، این مه‌گونه هوای سرد که دید را کمی مشکل می‌کند، در چشم شاعر روح بیمار طبیعت است که در دیده غمگین صبح پاییزی قابل مشاهده است. یکی از نمادهای رنگ زرد، خشکی و بیماری و بی‌رمقی است، که در باور عامه نیز بارها با اصطلاح «رنگ رخسارش زرد شده» یعنی از پا و رمق افتاده، برخورد کرده‌ایم. مشیری نیز روح طبیعت را بیمار می‌بیند. «زرد: دو خصلته است، زرد روشن یا طلایی، شمسی؛ نور خورشید؛ عقل؛ شهود؛ ایمان و خیر است. زرد تیره مظهر بی‌وفایی؛ خیانت؛ حسادت؛ جاه‌طلبی؛ طمع؛ پنهان‌کاری؛ افشای راز؛ عهدشکنی است. صلیب زرد، طاعون را نمایش می‌دهد.» (کوپر، ۱۳۷۹: ۱۷۰) بنا به تحقیقی که در دانشگاه دورهام توسط روانشناسی به نام گرنجر [Grainger] انجام شد مشخص شد که نفرت‌انگیزترین رنگ در بین عموم مردم رنگ زرد می‌باشد. «کازمی و دیگران،

۱۳۹۶:۱۳۶) از نگاهی دیگر رازهای خفته ز ناکامی‌ها را می‌توان برآمده از اتفاقات تلخ ۱۳۳۲ تلقی کرد که افول و شکست حرکت ملی مصدق را به مثابه غروب خورشید، که فرو رفتنش از گرمای هوا می‌کاهد، لبخندی سرد تصویر می‌کند.

«شاخه‌ها مضطرب از جنبش باد / در هم آویخته، می‌پرهیزند / برگ‌ها سوخته از بوسه مرگ / تک‌تک از شاخه فرو می‌ریزند»

اگرچه گفته می‌شود، مشیری در مجموعه «گناه دریا» مضامین یک‌دستی را ارائه کرده، اما در بررسی این شعر می‌شود، رگه‌های اندوه و شکست وقایع غم‌بار سال ۱۳۳۲ را مشاهده کرد. شاخه‌های مضطرب در واقع همان توده مردم هستند که از جنبش باد بلاخیز ظلم، هم‌چون برگ‌های سبزی که به دست پاییز زرد می‌شوند، ایشان نیز گرفتار استبداد زمان شده و در راه آرمان خویش پریز می‌شوند. خزان درون شاعر، با الهاماتی که از طبیعت می‌گیرد، شدت می‌یابد.

«می‌کند باد خزانی خاموش، / شعله سرکش تابستان را / دست مرگ است و ز پا نشیند، / تا به یغما نبرد بستان را»

دلهره‌ی شاعر از اضطراب کلماتش پیداست، او باد خزانی را که همان استبداد حاکم بوده است «دست مرگ» می‌خواند که دارد آتش سرزنده و آگاهی‌بخش را خاموش می‌کند. شعله که در فرهنگ لغت (زبانۀ آتش - آتش) تعریف شده در این جا از دیدگاه نمادشناسی قابل بررسی است. «آتش / شعله [Fire / Flame] استحاله؛ تطهیر؛ نیروی زندگی‌بخش و مولد خورشید؛ تجدید حیات؛ بارورسازی؛ نیرو؛ قدرت؛ انرژی؛ آتشی که به صورت شعله ظاهر شده نماد نیرو و قوای معنوی، استعلاء و تنویر محسوب می‌شود و به معنای تجلی الوهیت، جان، دم یا نفَس زندگی است...» (کوپر، ۱۳۷۹: ۴) مشیری می‌بیند آن چه ظلم و طاغوت با مردم می‌کند،

او که سرشار از حس وطن‌پرستی است یکی از مریدان دکتر مصدق نیز به شمار می‌آید که در رثای او نیز شعر زیبای سروده است. پس از اتفاقات ۱۳۳۲ روزگار بر روشن‌فکران وطن دوست بسیار سخت شد و تعداد زیادی از ایشان همچون اخوان- ثالث به زندان‌های رژیم افتادند. و این همان دست مرگ است که دارد بستان جامعه را به یغما می‌برد.

«دلم از نام خزان می‌لرزد/ زان که من زاده تابستانم / شعر من آتش پنهان من است
/ روز و شب شعله کشد در جانم»

بدیهی‌ست که ظلم در هیچ شکل و صورتی، و با هیچ زیوری زیبا نمی‌شود. خزان روزگار مشیری نیز با هیچ رنگی نمی‌تواند دل ایشان و همفکرانش را آرام و جذب خود کند. زیرا از نظر دیدگاه و اندیشه در نقطه‌ی مقابل خزان ایستاده‌اند و باروری و شکوفایی کشور را بدون دخالت و دست‌درازی‌های اجانب باور دارند و این باوری است که نهضت ملی شدن صنعت نفت در ذهن مردم و به خصوص خواص وطن‌دوست زنده کرد، و دیگر سخت است کسی که نور دیده، به زندگی در تاریکی تن دهد.

«می‌رسد سردی پاییزِ حیات / تاب این باد بلاخیزم نیست / غنچه‌ام غنچه‌ی نشکفته به
کام / طاقت سیلی پاییزم نیست!» (مشیری، ۱۳۸۷: ۲۲۹-۲۲۷)

مشیری تحت تأثیر ظلمی که بر جامعه هجوم آورده است و دوستان و آشنایان و هم‌کیشان را در گرد و غبار خود درگیر می‌کند و گاهی نیز می‌بلعد، متألّم و دردمند و ناامید، خزان بیدادگر روزگار را در پاییز عمرش می‌آمیزد و هم نفس با خزان طبیعت، حقیقت‌گریزناپذیر مرگ را که -در مجموع آثارش ۲۵۴ مرتبه از آن استفاده کرده- در هیئت و کسوت سیلی باد بلاخیز پاییزی به تصویر می‌کشد و حسرتی دیرین چون

فرصت کوتاه زندگی را که در طول تاریخ و اساطیر با انسان همراه بوده، بیان می‌دارد. مشیری در تصویرسازی از طبیعت استادانه قلم زده و اشعارش مملو از توصیفات زیبا از مظاهر طبیعت است، به طوری که شاکری یکتا در مورد تأثیر رنگ و جنبه‌های مختلف هنری آن در شعر مشیری می‌گوید: «در میان دوبیتی‌ها، گاه به لحظه‌هایی برمی‌خوریم که ما را به یاد نقاشان امپرسیونیست می‌اندازد. با وجودی که قالب‌ها، کهنه و زبان درگیر موسیقی مکرر قافیه‌هاست اما مضمون خود، حکایتی دارد:

«چو خورشید از آن بیشه‌زار کبود / دری بر چمنزار دریا گشود / به یک چشم بر هم زدن سرخ سرخ / چمنزار دریا پر از لاله بود»

گفتم به یاد نقاشان امپرسیونیست می‌افتیم. دلیل این تشبیه صرفاً در استنباطی است که آنان از طبیعت و عنصر متغیر رنگ در هر لحظه از روز داشتند. آنان معتقد بودند تابش نور خورشید بر اشیاء و طبیعت باعث می‌شود ما در هر لحظه رنگ‌ها و جلوه‌هایی متفاوت را پیش‌رو داشته باشیم برای همین در آغاز کشیدن یک منظره احساس ما با لحظه‌های بعدی متفاوت است. چون با جلوه‌های تازه‌ای از رنگ سر و کار پیدا می‌کنیم. (شاکری یکتا، ۱۳۸۷: ۳۲۱)

«هم آوای برف...»

در شعر «هم آوای برف...» از مجموعه «آواز آن پرندۀ غمگین» مشیری تصویری از فضای زمستانی خود را ترسیم می‌کند که برف را هم‌تراز خاموشی و خود را خاموش‌تر از برف می‌نامد. و بار دیگر برف را نقش دیگری می‌دهد و او را غبار فراموشی می‌خواند و فراموشی جهان و اهل جهان را در پیچش شولای برف به تصویر می‌کشد و خود را فانی‌تر از همیشه می‌بیند که در لابه‌لای پرده‌های متوالی غبار(برف) در حال

فراموش شدن است.

«بر آن بام، آن کاج، آن نسترن / به جز بازیِ برفِ خاموش، نیست. / من از برفِ خاموش، خاموش‌تر!»

مشیری در مطلع شعرش از بام، کاج و نسترن استفاده می‌کند، که بام نماد «سرپناه؛ حفاظت؛ مفهوم پناه‌دهی جنس مؤنث» (کوپر، ۱۳۷۹: ۵۲) است. و کاج، سمبل «راستی؛ عمود بودن؛ نیروی حیاتی؛ باروری؛ قدرت شاخص؛ سکوت؛ گوشه‌ عزلت؛ چون همیشه سبز است به مفهوم بی‌مرگی است.» (همان: ۲۸۵) نسترن نیز در باور عامه به معنای آرزومندی، همدلی و تمنای عشق از معشوق است. شاعر که به دنبال حیات متعالی، راهی جز عاشقانگی و پناه بردن به عشق نیافته است، در ناامیدیِ سرمای بارش برف فرو رفته و این توده‌ی سپید پُر تکرار را بازیِ خاموشی می‌نامد، که همچون گردِ فراموشی بر زندگی او می‌بارد و او را از حیات زیبای مدنظرش، دور می‌کند.

«نه برف، این غبارِ فراموشی است / که پیچد جهان را به شولای خویش / من اینجا، درین پرده پرده غبار / شوم لحظه لحظه، فراموش‌تر!»

خاموشی برف، برآمده از ویژگی‌های فصل زمستان است که در آن خبری از صدای پرندگانی چون بلبل در باغ و بستان نیست، و در مقابل روزها صدای کلاغ شنیده می‌شود و شب‌ها صدای زوزه‌ی باد به گوش می‌رسد. شاعر نمی‌خواهد این صداها را بشنود، چون آن‌ها را صدای زندگی نمی‌داند، وی زمزمه بلبل و صدای جویباران را نوای زندگی می‌داند. در روان‌شناسی رنگ، «سفید نشانه تقوا، بی‌گناهی، تازگی، صلح، پاکی، کمال، معنویت و سادگی است. ایرانیان باستان عقیده داشتند که فرشتگان لباس سفید بر تن دارند. از این رو این رنگ مورد علاقه ایرانیان است. رنگ سفید برای هندوها رنگ عزا و سوگواری است. در چین رنگ سفید به معنی مرگ است.» (استوار،

۲۱:۱۳۹۱) شاعر زمستان پیرامون را به درون خودش منتقل نموده و تأثیر سرمای هوا و سپیدی برفی را که او را خانه‌نشین کرده، همچون غبار فراموشی و مرگ تلقی کرده است.

«به پهنای تالارِ هفت آسمان / پری پیکرانی، نهان در پرند / به پرواز، با گیسوانی بلند / پرافشان، در این راه بی‌انتهای / همه پاک و آزاد، شاد و رها!»

مشیری فرشته‌انگاری برف سپید را بر پهنای آسمان، با تعبیر پری پیکران به تصویر می‌کشد که پرافشانی‌شان همان بارش برف است و با نیتی خوب و پاک به این کار می‌پردازند. مشیری رنگ سپید را رنگ امید می‌خواند و این رنگ نزد مصریان باستان، در مفاهیم زندگی مجدد پس از مرگ و تقدس به کار رفته است و از دیدگاه روان شناسی رنگ «نشان پاک‌ی ظاهر و باطن، نمادی از شادی و طراوت، پاک‌ی، بی‌آلایشی، صلح و دوستی، و نور آگاهی مسیح است. در هفت پیکر نظامی روز آدینه، مربوط به گنبد سفید و منسوب به سیاره زهره است. رنگ سفید در روانشناسی، پالایش دهنده افکار و احساسات، سبب آرامش روحی و برقرار کننده تعادل و توازن روحی است. «رنگ سفید خاصیتی مثبت، تهییج کننده، نورانی، فضا‌دار، ظریف، و لطیف دارد. این رنگ مظهر خلوص، عفت، پارسایی، است، عصمت، بی‌گناهی، حقیقت و مهمتر از همه صلح و پایان جنگ است.» (پاشایی فخری، ۱۳۹۴: ۴۳۵)

«تو رنگ امیدی، بیار، ای سپید! / دریغا، که من دور از آن آفتاب، / که آزادی‌اش خوانده‌ام، / وز او تا ثریا جدا مانده‌ام؛ / سری زیر پر برده‌ام، ناامید، / گریزان ز گفت و شنید!»

شاعر برف را همچون کفن سفیدی می‌بیند که دل مرده او را می‌پوشاند و به کنج انزوا می‌برد. مشیری برف را بهانه کرده تا دردش را بگوید و به بیان آرمان‌های

حقیقی‌اش پردازد، چنان‌که آفتاب را سمبل آزادی می‌خواند که فاصله زیادی بین او و آزادی افتاده است. دغدغه شاعر در سلسله نیازهای انسانی معطوف به طبقه سوم و در نیازهای ژنتیکی گلسر در مرحله پنجم سیر می‌کند. سری زیر پر بردن تصویر پرنده‌ای که در زمستان سر به زیر پر برده است و خود را از گزند سرما و حوادث طبیعت پنهان کرده است و از همه چیز در گریز است.

«هم آوای برف است خاموشی‌ام / پس پرده‌های فراموشی‌ام / ببار ای سپیدی، ببار ای سپید! / مگر ناپدیدم کنی! ناپدید، / که در مرگ آن عشقِ والای پاک / کسی نیست از من سیه‌پوش‌تر!»

بسامد استفاده‌ی فریدون مشیری از رنگ (سفید/ سپید) به بیش از ۴۴ مرتبه می‌رسد. مشیری از آن دسته شاعرانی است که مفاهیم اشعار او در گذر زمان تغییر محسوسی می‌کند و شکل قوی و متفکر اجتماعی و انسان دوستانه به خود می‌گیرد. این نقد بدین معنا نیست که مشیری پیش از این به هم نوعان خود توجهی نداشته، بلکه نگاه مشیری از عواطف و احساسات و آرمان‌های از دست رفته‌ی انسانی به مسایلی قابل لمس‌تر معطوف می‌شود.

«رنگ‌ها دارای حسی سرشار هستند که این رنگ‌ها در حقیقت احساس شاعر را بازگو می‌کنند. مشیری در اشعار خود به رنگ و جنبه‌های نمادین آن توجه خاصی داشته است؛ به طوری که برای آفریدن معانی و مفاهیم موجود در ذهن خود از غالب رنگ‌ها استفاده نموده است. به عنوان مثال: در اشعار مشیری خشم پدر همیشه سرخ است و اشک‌ها و غم‌ها همیشه خاکستری هستند، شادی‌ها پر از نور و بلورگونه و شفاف‌اند و سفیدی اکثراً نشانگر پاکی و قداست و معصومیت می‌باشد. پس می‌توان این‌گونه نتیجه را گرفت که به دلیل اشتیاق و شیفتگی مشیری به نقاشی، این هنر

آنچنان با ذرات وجودش در آمیخته که سراسر زندگی گذشته‌اش را که با زبان شعر بیان می‌کند از راه رنگ‌ها یادآور می‌شود.» (زالی بگلو، ۱۳۹۳: ۳۰)

۹. شعر پاییز

شعر «پاییز» مشیری از مجموعه «آواز آن پرندۀ غمگین»، شبیه یک تابلوی نقاشی است که مخاطب با خواندن آن قلمی در دست می‌گیرد و بر بوم ذهنش تصویرسازی-های ملموس شاعر را نقاشی می‌کند. در نقطه آغاز این شعر کلمه پاییز را می‌بینیم که با تأکید با سرد زرد همراه شده است. قطعاً هیچ کس انتظار ندارد، فصل پاییز سبز و گرم باشد؛ پس هنگامی که صفات بارز یک فصل را پس از نامش مشاهده می‌کنیم، در واقع تأکیدی بر شدت تأثیر آن فصل بر صاحب اثر را درمی‌یابیم.

«پاییزِ سردِ زرد / با سبز و سرخِ باغ، چه گویم، چه‌ها نکرد.» (مشیری، ۱۳۹۱: ۱۴۳۲)

شاعر در همین سطرهای آغازین، بدون معطلی به سراغ مضمون مدنظرش می‌رود. او مانند یک قصه‌گو که راوی واقعه تلخی از هجوم سرد زرد بر سبز و سرخ باغ باشد، حسرت فروریخته در کام خویش را برای مخاطبش نقل می‌کند. واژه «چه گویم» از شدت اسفناکی ماجرا در ذهن مشیری حکایت دارد و «چه‌ها نکرد» از قساوت پاییزی که مدنظر اوست، صحبت می‌کند. «در اشعار فریدون مشیری از رنگ سبز بیش‌تر برای بیان رنگ طبیعت، حیات دوباره، شادی و امید، جوانی، استقامت و پایداری و تقدس استفاده شده است» (زالی بگلو، ۱۳۹۳: ۹۴) و همچنین رنگ قرمز یا سرخ در اشعار وی «غالباً در نمادهای مرگ، خورشید، شادی، شوق، آتش، خون، عشق، جنگ، لذت به کار رفته است و به نظر می‌رسد نمود رنگ سرخ در نماد جنگ و خون بیش‌تر از سایر نمادها است.» (همان: ۱۳۶)

«با یک لهیب، شعله برافروخت در چنار / با یک نهیب رنگ ربود از رخ چمن.»
(مشیری، ۱۳۹۱: ۱۴۳۴)

مشیری حریف باغ را خیلی قدرتمند نمی‌بیند ولی شعله مکر و نفاق و نفرت، هرچند کوچک، باعث به آتش کشیده شدن درخت تنومندی همچون چنار که تنه بسیار ضخیمی دارد، می‌شود. چنار «درختی است پُر شاخ و برگ و تنومند از جنس متعلق به خانواده که گونه همدۀ آن همان چنار ایرانی است. باور داشتند که درون چنار آتشی نهفته است که گاه بیرون می‌جهد و شعله می‌کشد ... ضمن اشاره بر این باور، برگ جوان چنار که بریدگی‌های آن هنوز عمیق نشده به پای بط یا مرغابی تشبیه شده است ... اگر پای بط بر سر آرد چنار / بر او سینۀ بط زند زیر زار ... چنار که پای بط بر سرش آید، ناله‌اش هم از سینۀ بط بر می‌آید.» (گرامی، ۱۳۹۵: ۲۸۱) و در اساطیر چنار به معنی: «ایرانی: شکوه؛ تعلیم. [و در] مسیحی: عشق مسیح که همه را در بر می‌گیرد؛ تعالی اخلاقی.» (کوپر، ۱۳۷۹: ۱۱۵) همین طور که مشاهده شد، درخت چنار و شعله آتش، رابطه دیرینه دارند و شاعر در این جا از آن چه در فرهنگ اساطیر و نمادها در مورد طبیعت آگاهی داشته، استفاده نموده است. در ادامه واژه نهیب را اگر «فریادی برای ترساندن» معنی کنیم، ارعاب و توحش استبداد را به ذهن مخاطب متبادر می‌کند. که رنگ از رخسار چمن (سبز رنگ) می‌رباید یعنی از نظر طبیعی او را زرد و خشک و پلاسیده می‌کند و از نظر اجتماعی او را سرکوب می‌کند.

«گیسوی بید را / کند و به خاک ریخت / یاقوتِ نارُبن را / بر سنگ زد، گریخت! /
پیچید تازیانه براندام نارون.»

شاعر در ادامه، چهره‌ی بی‌رحم و خشن پاییزِ داستانش را بیشتر نمایان می‌کند و در تشریح «چه گویم، چه‌ها نکرد»ی که در ابتدای بند اول شعرش آورده بود، به بیداد

خزانِ سردِ روزگار می‌پردازد. استفاده استعاری او از گیسوی بید، که نمادی است از «درختی افسون شده که برای ایزدبانوی ماه مقدس است. بید مجنون نشان سوگواری، عشق بدون شادی و تدفین است. برخلاف کاج یا بلوط که در طوفان استقامت می‌کنند و می‌شکنند. بید خم می‌شود، انعطاف می‌پذیرد ... [و] در فرهنگ عامه ایران مظهر عاشق است.» (کوپر، ۱۳۷۹: ۶۲) برای نشان دادن بزرگی خصم بد نهادی است که به درخت عاشق و لطیف و منعطفی همچون بید که شاخ و برگش با بادی ملایم یا نسیمی می‌لرزد و در فرهنگ عامه برای ترسیدن "لرزیدن چون بید" به مثال آورده می‌شود، ظلم روا داشته و این چنین درشتی می‌کند.

همچنین یاقوت ناربن در این جا مجازاً به دل خونین عشاق اشاره می‌کند که از ظلم خود کامگان صد پاره شده است. «خاستگاه انار را ایران می‌دانند. انار را از نظر شکل و رنگ و اندازه و سفتی به پستان تشبیه کرده‌اند ... از آغاز شعر فارسی، دل پُر خون عاشق به انار تشبیه شده که در برابر غم عشق تاب و توان از دست می‌دهد و چون انار می‌کفد و می‌ترکد. (گرامی، ۱۳۹۵: ۲۶۳) علاوه بر آن‌ها انار نماد «بی‌مرگی، کثرت در وحدت، باروری دراز مدت؛ حاصلخیزی؛ وفور. در اسلام انار یکی از درختان بهشت است. (کوپر، ۱۳۷۹: ۶۲)

پاییز برگ‌ریز مشیری به هیچ چیز و هیچ کس رحم نمی‌کند، و درخت نارون نیز که نماد «عزت؛ رشد زیاد و شاخه‌های گسترده آن به معنی قدرت و نیروی کتاب مقدس برای دستیابی به ایمان است» (همان: ۳۶۱) از تعدی این جرثومه ظلم در امان نمی‌ماند. «توفان سهمناک / پاشید خاک بر رخ خورشیدهای تاک. / مانداز سیاهکاری او باغ، بی‌چراغ / شب‌ها دگر نتابید، / مهتابِ نسترن.» (مشیری، ۱۳۹۱: ۱۴۳۳)

توفان دهشتناک پاییزی که شعله بر تن ارکان تنومند جامعه انداخت و رنگ از

رخسار منطق استدلال و انسانیت ربود، چنگ بر گیسوی معرفت و ملاحظت و مدارا زد و قلب عشاق وطن را بر سنگ شقاوت کوبید؛ تاب دیدن هیچ نوری اعم از بزرگ و کوچک را ندارد و گرد شناخت خود را بر روی توده مردم می‌پاشد.

تاک که نماد «باروری؛ حیات؛ درخت حیات، البته در برخی سنتها درخت معرفت محسوب می‌شود و در سنتهای دیگر برای ایزدان میرا مقدس است. تاک پربار مظهر باروری و رنج است.» (کوپر، ۱۳۷۹: ۸۲) میوه‌اش (انگور) متحدالشکل به عمل می‌آید و شاعر خوشه‌های انگور را مجازاً خورشیدهای تاک می‌خواند تا وحدت و همبستگی و یک‌صدا بودن را در عین شفافیت و صداقت و حقانیت بر ذهن ما متبادر کند. از جور جلاد روزگار، جلوه ای به باغ نمانده و شاعر در تاریکی شب‌هایش ظلمتی به دور از نور مهتاب نسترن - که نمادی از سپیدی و رخسار سپید و معطر است - فرو می‌رود.

«یغما گران باد / درهای گنج‌خانه گشودند. / هر جا که لطف و ناز / هر سو که رنگ و بوی، ربودند. / مرغان نغمه‌خوان را / خار و خسی به‌جا ننهاند، / از لانه، از وطن!» (مشیری، ۱۳۹۱: ۱۴۳۳)

شاعر دردمندانه از بیداد توفانی که بر سرمایه‌ها و میراث وطن دستبرد زده است، شکایت می‌کند. از آن چه باعث انزوای مردم و به خصوص خواص شده، از آن چه بر سر مرغان نغمه‌خوان - که مجازاً به اندیشمندان و هنرمندان و ادبا اشاره می‌کند - آمده است، شکوه می‌کند و از این غارتگران تاریخ و فرهنگ، میراث و سرمایه، روح و روان، اندیشه و بیان که به هیچ چیز رحم نکردند و از هیچ تعدّعی، فروگذاری نمودند داد برآورده است.

«پاییز سرد زرد / با سبز و سرخ باغ / چه گویم چه‌ها نکرد / تا کی دوباره جلوه کند چهره بهار / در آشیان من.» (همان، ۱۴۳۴)

و در آخر شاعر، ناامیدانه، انتظار دیدار بهار را نامحتمل یا دور و دیر می‌انگارد و با افسوس و حسرتی عمیق با سطر «تا کی دوباره جلوه کند چهره بهار» شعرش را به پایان می‌برد. فارغ از دغدغه و اندوه و اندیشه اجتماعی و سیاسی مضامین مشیری در این شعر، استفاده استنادی او از عناصر طبیعت و جلوه‌های فصل پاییز برای بازگو کردن افکار و اندیشه‌هایش برای پژوهش ما بسیار حائز اهمیت است. فریدون مشیری در به کار گرفتن صناعات ادبی و نمادها به خصوص اساطیر و رنگ‌ها، روشمند و اصولی عمل می‌کند. «مشیری آن جا که از روزگار و مشکلات زندگی خسته شده است از رنگ زرد به عنوان رنگ یأس و ناامیدی استفاده کرده است. و آن جا که امید در وجودش به جوشش و غلیان درآمده از رنگ زرد طلایی به عنوان رنگ روشنی و تابندگی و در حقیقت رنگ امید و زندگی بهره برده است» (زالی بگلو، ۱۳۹۳: ۷۹)

اسحاق آبادی و همکارانش در پژوهشی میدانی، دریافته‌اند که: «رنگ‌ها باعث ایجاد پاسخ‌های فیزیولوژیکی متفاوتی در فشارخون، ضربان قلب، سیستم تنفسی، گوارشی و دمای بدن می‌شوند.» (کاظمی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۳۹) و «طراح قبل از انتخاب رنگ‌ها می‌بایست شناخت دقیقی از تأثیرات رنگ بر انسان داشته باشد چرا که تأثیرات جسمی و روانی رنگ‌ها بر بیماری که از اختلالات جسمی رنج می‌برد و در نقطه آسیب‌پذیرتری نسبت به فرد سالم قرار دارد بسیار پررنگ‌تر می‌باشد.» (همان: ۱۳۶)

نتیجه

فریدون مشیری شاعر بهار است. او را می‌توان یکی از نمایندگان شایسته شعر طبیعت و محیط‌زیست در ادب فارسی دانست. زیرا در اشعار او کاربرد عناصر طبیعت در وجه مثبت و حقیقی‌شان از بسامد بالایی برخوردارند. و این میزان تأثیر فریدون مشیری از جلوه‌های فصول مختلف سال و طبیعت آن‌ها را می‌رساند. زندگی مشیری از

همان ابتدا با نظم اقتصادی همراه بود و خود او نیز از نظر رفتاری انسان آرام و کم‌حاشیه‌ای بود. این خوش‌کامی رفتاری در طول زندگی بر اشعار وی و همین‌طور حضور او در طبقات فوقانی سلسله مراتب نیازهای انسانی تأثیر بسزایی داشت. او در شعرش به دنبال عشق، مهربانی، غنیمت شمردن عمر، حفظ محیط زیست، و از این دست مضامین می‌رود، که در سلسله مراتب مزلو و نیازهای ژنتیکی گلسر، پس از نیازهای فیزیولوژیک قرار دارند. یکی از پر بسامدترین دیوان‌های شعر معاصر در زمینه استفاده از نماد رنگ، کلیات اشعار فریدون مشیری است. وی در استفاده نمادین از رنگ‌ها برای بیان اندیشه و حوادث پیش رویش تأثر عمیق از طبیعت را به نمایش می‌گذارد. نمود رنگ‌های تیره در اشعار مشیری، برآمده از مشکلات زندگی و دلتنگی‌های شاعر است. و در جایی که رنگ‌های تیره و روشن را با هم در شعرش به کار برده از فضای جامعه و ظلم حرف می‌زند. وی بسامد بالایی از رنگ سرخ را در اشعارش استفاده کرده است. با نگاهی به عنوانین دفترهای شعر چاپ شده فریدون مشیری، طبیعت را در نامگذاری کتاب‌هایش می‌بینیم: (تشنه توفان، گناه دریا، ابر و کوچه، بهار را باور کن، مروارید مهر، آه باران، آواز آن پرنده غمگین، تا صبح تابناک اهورائی) مشیری در اشعارش، به میزان قابل توجهی از کلمه آسمان استفاده کرده است، وی بیش از ۲۱۱ مرتبه این واژه را در اشعارش به کار برده است.

جدول شماره (۱): بسامد واژه‌های مربوط به فصول سال در آثار فریدون مشیری

ردیف	واژه	تشنه طوفان	گناه دریا	ابر و کویچه	بهار را باور کن	از خاموشی	ریشه در خاک	مروارید مهر	آه، باران	از دیار آنتی	با پنج سخن	لحظه‌ها و ...	آواز آن پرند... تالک	تا صبح	جمع
۱	بارش، باریدن ...	-	۱	-	-	۵	۱	-	۵	۱	-	۱	۲	۱	۱۷
۲	ابر، ابرها ...	۶	۳	۱۷	۸	۹	۲	۱	۶	۹	-	۳	۳	۴	۷۱
۳	زندگی، زندگانی	۳۸	۱۹	۱۶	۱۲	۶	-	-	۶	۱۰	۵	۲	۱۰	۴	۱۲۸
۴	آسمان	۳۶	۱۰	۳۰	۱۳	۱۷	۷	۹	۲۲	۱۸	۷	۵	۲۰	۱۷	۲۱۱
۵	باران	۸	۳	۱۷	۴	۵	۱	۹	۱۵	۱۴	۱	۵	۴	۳	۸۹
۶	برف	۲	۱	۱	-	۶	-	-	۴	۲	-	۴	۵	۵	۳۰
۷	سرد	۱۰	۱۳	۱۲	۴	۲	-	-	۷	۱	-	۳	۷	۹	۶۸
۸	سرما	۶	۱	۳	۲	۱	-	-	-	-	-	-	۳	۳	۱۹
۹	گرم	۱۳	۴	۲۰	۱۵	۱۳	۳	۶	۳	۱۳	۱	۱	۱۷	۳	۱۱۲
۱۰	گرما	-	-	۱	۲	۱	-	-	-	-	-	۱	۱	۱	۷
۱۱	غم	۹۱	۲۶	۳۵	۱۲	۹	۶	۷	۲۱	۱۷	۱۰	۲۳	۱۳	۱۲	۲۸۲
۱۲	غمگین، غمین...	۱۳	۴	۱۴	۷	۱۰	۲	۵	۶	۸	-	۶	۵	۴	۸۴
۱۳	شاد، شاداب...	۱۳	۴	۱۵	۵	۹	۳	۴	۱۶	۱۷	۱۰	۱۱	۱۵	۱۳	۱۳۵
۱۴	خنده	۱۳	۹	۲۲	۷	۷	۱	۲	۶	۳	-	۳	۲	۳	۷۸
۱۵	خندید، خندان...	۹	۵	۲۴	۳	۵	-	-	۲	۴	۳	۱	۱	۱	۵۸
۱۶	فصل، فصول...	۱	-	-	-	-	-	-	۲	-	-	-	۲	-	۵
۱۷	بهار	۵۲	۱۲	۲۳	۱۲	۱۸	۱	-	۱۳	۹	۳	۱۰	۱۲	۱۵	۱۸۰
۱۸	تابستان	-	۲	-	۳	-	-	-	-	-	-	-	-	-	۵
۱۹	پاییز	۵	۵	۵	-	۱	-	-	۱	۱	-	۲	۴	-	۲۴
۲۰	خزان	۱۸	۵	۳	-	۶	-	-	۲	۵	۲	۲	۳	۳	۴۹
۲۱	زمستان	-	۱	-	۱	-	-	-	۱	-	-	۱	-	-	۴
۲۲	گریه، گریان...	۱۴	۳	۱۳	۴	۱	۲	۱	۵	۴	-	۲	۲	۱	۵۲
۲۳	گریست، گرید...	۵	-	-	۵	۲	۲	-	۴	۱	۱	۳	۲	-	۲۵
۲۴	افسرده	۱۳	۴	۹	۲	۲	۲	-	-	۱	-	-	۱	۲	۳۶
۲۵	سیاه، سیه ...	۲۱	۶	۱۵	۴	۱۳	۴	۲	۱۱	۷	۱	۱۰	۱۵	۷	۱۱۶

۴۴	۱	۵	۲	۱	۴	۵	۱	-	۵	۶	۵	۱	۸	سپید، سفید...	۲۶
۵۲	۴	۳	-	۲	۴	۱۰	۱	۱	۶	۱۱	۸	-	۲	سبز	۲۷
۲۹	۲	۴	۴	-	۲	۲	۱	-	۵	۷	۱	۱	-	زرد	۲۸
۸۰	۲۰	۱۰	۴	۲	۴	۴	۸	۲	۹	۶	۲	-	۹	سرخ	۲۹
۲۰	-	۱	۴	-	-	۱	۲	۱	-	۸	۳	-	-	آبی	۳۰
۴۲۳	۲۴	۳۵	۲۸	۴۱	۴۱	۱۹	۸	۵	۱۱	۸	۵۶	۳۵	۱۱ ۲	عشق	۳۱
۵۹	۵	۶	۳	۲	۳	۲	۱	۱	-	-	۹	۶	۲۱	عاشقی	۳۲
۱۰	-	۱	-	-	-	-	-	-	-	-	-	-	۹	معشوق	۳۳
۱۹۳	۱۶	۲۴	۸	۶	۱۴	۹	۵	۶	۱۶	۱۸	۱۳	۱۷	۴۱	آتش	۳۴
۲۵۴	۹	۱۸	۳	۱۲	۲۲	۲۱	۴	۱	۲۲	۳۳	۳۶	۳۷	۳۶	مرگ، مردن، و...	۳۵
۱۶۲	۷	۱۷	۴	۳	۱۵	۲۲	۱۴	۹	۲۹	۱۲	۹	۴	۱۷	آب	۳۶
۱۳	-	۲	۱	-	۳	۴	-	-	-	-	۳	-	-	زشت	۳۷
۸۸	۸	۱۰	۷	۵	۹	۷	۳	-	-	-	۸	۷	۲۴	زیبا	۳۸
۱۲۹	۱۳	۱۰	۱	۱۰	۱۳	۹	۷	۸	۱۵	۲۰	۱۵	۴	۴	آفتاب	۳۹
۶۴	۳	۵	۲	-	۲	۶	-	-	۲	۴	۹	۴	۲۷	ماهتاب، مهتاب ...	۴۰
۴۷۳	۴۲	۳۷	۲۴	۱۱	۲۵	۶۵	۲۶	۱۳	۴۱	۲۴	۶۹	۲۸	۶۸	شب	۴۱
۳۱	-	۴	۱	-	۱	۱	-	-	۱	-	۱۳	۲	۸	یکسب، امشب...	۴۲
۱۶۷	۲۴	۱۹	۸	۸	۱۰	۲۱	۵	۸	۱۱	۱۱	۱۴	۶	۲۲	روز	۴۳
۵۱	۱۰	۴	۴	۳	۵	۲	-	۱	-	۳	۹	-	۱۰	دیروز، امروز و ...	۴۴
۲۴	۲	۱	-	-	-	-	-	-	۲	۲	۵	۳	۹	داغ	۴۵
۱۷۶	۷	۱۴	۱۳	۴	۸	۱۰	۹	۴	۲۱	۶	۲۲	۱۱	۴۷	ماه	۴۶
۱۶۹	۹	۲۱	۸	۲	۱۳	۲۱	۱۵	۴	۱۳	۱۳	۲۶	۱۱	۱۳	خورشید	۴۷
۱۳۴	۱۱	۷	۸	۲	۵	۹	۳	۵	۹	۱۱	۲۱	۸	۳۵	اشک	۴۸
۸۸	۱	۴	۵	۱	۹	۸	۴	۳	۱۷	۷	۱۳	۳	۱۳	خسته	۴۹
۱۶	۱	۳	۱	-	-	۲	-	-	۳	-	۱	۲	۳	طبیعت	۵۰
۲۰	۱	۹	۳	-	-	۱	-	-	۱	۱	۲	-	۲	یخ	۵۱
۱۵۹	۹	۶	۱۵	۳	۱۵	۸	۴	۲	۷	۴	۲۲	۲۲	۴۲	درد	۵۲

منابع

- اتکینسون، ریتا و دیگران (۱۳۹۲)؛ *زمینه روانشناسی هیلگارد ترجمه براهنی و دیگران*. تهران: رشد.
- استوار، مسیب (۱۳۹۱)؛ *رنگ*، تهران، انتشارات رازنامه.
- باقری خلیلی، علی اکبر، محرایی کالی، منیره (۱۳۹۰)؛ *بررسی ادراک واقعیت و پذیرش خود و دیگران در غزلیات حافظ: براساس نظریه شخصیت/خودشکوفایی ابراهام مزلو*، پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان، سال سوم، شماره ۳، پاییز، صص ۱ تا ۱۸.
- براهنی، رضا (۱۳۷۱)؛ *طلا در مس (در شعر و شاعری)*، تهران: نویسنده.
- بورکهارت، گئورگ، اسمیت، جرج، منشی زاده، داوود (۱۳۹۲)؛ *افسانه گیلگمش: کهن-ترین حماسه بشری*، تهران، نشر دات.
- بیرانوند، نسرین، و دیگران (۱۳۹۵)؛ *نماد رنگ و حس آمیزی آن در تصویرسازی های اخوان ثالث*، فصلنامه تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی، شماره ۲۷، بهار، صص ۹۱ تا ۱۲۲.
- پاشایی فخری، کامران (۱۳۹۴)؛ *بررسی نماد رنگ در آثار سعدی*، فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال هشتم، شماره سوم، پائیز، صص ۴۲۹ تا ۴۴۵.
- درگاهی، حسین، رجب‌نژاد، زینب (۱۳۹۳)؛ *مروری بر پدیده رنگ درمانی با تأکید بر محیط‌های بیمارستانی*، فصلنامه مدیریت سلامت، جلد ۱۷ شماره ۵۶، صص ۱۹ تا ۳۲.
- زالی بگلو، ندا (۱۳۹۳)؛ *رنگ و جنبه‌های نمادین آن در آثار فریدون مشیری*، پایان نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد تبریز.
- شاکری یکتا، محمدعلی (۱۳۸۷)؛ *آسمانی تراز نام خورشید*، تهران، نشر ثالث.
- شمیسا، سیروس (۱۳۹۴)؛ *نقد ادبی*، تهران، نشر میترا.

- صفری، محمود و دیگران (۱۳۸۷)؛ نقش عوامل جغرافیایی در رفتار انسان، فصلنامه جغرافیایی سرزمین، شماره ۱۸، تابستان، صص ۷۱ تا ۷۸.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۷)؛ شاهنامه، تهران، انتشارات هرمس.
- کاظمی، هادی و دیگران (۱۳۹۶)؛ روانشناسی رنگ و اثر آن بر طراحی بیمارستان و درمان بیمار، علوم اعصاب شفای خاتم، بهار، دوره ۵، ش ۲، صص ۱۳۰ تا ۱۴۲.
- کوپر، جی. سی (۱۳۷۹)؛ فرهنگ مصور نمادهای سنتی، ترجمه ملیحه کرباسیان، تهران، نشر فرشاد.
- گرامی، بهرام (۱۳۹۵)؛ گل و گیاه در خمسه نظامی گنجه‌ای، مجله ایران‌نامگ، سال ۱، شماره ۱، بهار، صص ۲۵۸ تا ۳۱۶.
- مرادقلی، سهیلا، قوام، ابوالقاسم (۱۳۹۵)؛ بازتاب «عواطف انسانی» در اشعار فریدون مشیری، پژوهشنامه‌ی ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال چهاردهم، شماره ۲۶، بهار و تابستان، صص ۱۶۳ تا ۱۸۲.
- مشیری، فریدون (۱۳۸۷)؛ بازتاب نفس صبحدمان، تهران، نشر چشمه.
- _____ (۱۳۹۰)؛ زیبای جاودانه، تهران، نشر سخن.
- معمار، داریوش (۱۳۸۹)؛ تقریق جمعی: تحلیل آثار سیزده شاعر نوپرداز از نیما تا امروز، تهران، انتشارات نگاه.
- میرفتاح، منصوره (۱۳۸۹)؛ جشن‌ها و آیین‌های ایرانی از دیروز تا امروز، تهران، نشر محمد.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۹)؛ چشمه روشن، تهران، نشر علمی.

